

زندگی در دیوان «آغانی الحیاه» ابی القاسم الشابی

زهرا مهاجر نوعی
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۱۵

چکیده

ابوالقاسم شابی دارای دو نوع اشعار است: اشعاری که مربوط به مرگ و اشعاری که مربوط به زندگی است در هر دو دسته از این سروده‌ها شابی دیدگاه‌های فلسفی خود را نسبت به مرگ و زندگی بیان می‌کند و تنها هدفش از بیان این دو دیدگاه رسیدن به «آزادی مطلق» و «آرامش درونی» است، که تنها راه رسیدن به این دو هدف از طریق زندگی امکان‌پذیر است چه در طبیعت و چه در ماورائیات، زیرا طبیعت را سراسر نشانه‌های ذات پاک الهی می‌داند و با پناه بردن به آن، به آرامش می‌رسد و زندگی در ماورائیات برای او نوعی تسکین است چرا که به اصل پاک خود پیوسته است و در واقع مرگ برای او زندگی دوباره است.

ابوالقاسم شابی عشق، امید و ایمان به زندگی را راز بقا و جاودانگی و رهایی می‌داند.

واژه‌های کلیدی: ابوالقاسم شابی، زندگی، مکتب رومانیک، جماعت آپولون.

مقدمه

مقاله فوق پیرامون مساله زندگی در دیوان ابوالقاسم شابی است در این مقاله سعی شده است دیدگاه شابی پیرامون زندگی بیان گردد. زندگی از دیدگاه «شابی» به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱- زندگی در طبیعت ۲- زندگی در ماورائیات ۳- زندگی در اجتماع و برای هر یک از این دیدگاه‌ها شاهد مثال‌هایی از سروده‌های وی، از دیوان «آغانی الحیاه» ذکر شده است و پس از آن به علت مدح زندگی در سروده‌های او می‌پردازیم و این‌که او در زندگی معتقد به عشق بوده و آن را رمز پیروزی ملت خود می‌داند.

ابوالقاسم شابی از طلایه داران مکتب رومانتیک بود و این مکتب راهی بود برای بیان احساسات و بیداری ملتش از خواب غفلت و ناآگاهی.

ابوالقاسم شابی

در روز چهارشنبه ۲۴ فوریه سال ۱۹۰۹م در کشور پهناور تونس ستاره‌ای در آسمان علم و ادب درخشید که نام او را ابوالقاسم نهادند و او بعدها از نام‌آوران شعر و ادب جهان عرب گردید. شابی در روستای «الشایبه» یکی از نواحی «توزر» متولد شد ولی در محل تولد خود رشد نکرد، بلکه از همان ابتدای عمر خود به خاطر شغل پدرش از زادگاهش خارج گردید و از شهری به شهر دیگر می‌رفت. ابوالقاسم هرگز از تعلیم و تربیت دور نبود بلکه در سایه وجود پدری فرزانه از معرفت و فضیلت او بهره‌مند بود. شابی در مورد پدرش می‌گوید: «او معانی رحمت و مهربانی را به من فهماند و به من آموخت که حقیقت بهترین و پاک‌ترین اصل در جهان است.» (الفخوری، ۱۹۹۶م، ص ۵۴۸؛ خورشاه، ۱۳۸۱ هـ ش؛ ص ۱۳۴؛ مجموعه من الباحثین، ۱۹۹۳م، ص ۱۹)

پدرش در آغاز به تعلیم و تربیت او همت گماشت و سپس در ۵ سالگی او را برای تعلیم و تربیت به شهر «قابس» فرستاد و او دوران ابتدایی و متوسطه را در مجموعه آموزشی الزيتونیه گذراند. در سن ۱۵ سالگی استعداد شعری او شکوفا گردید و او فراگرفتن شیوه سرودن شعر را آغاز کرد. (جوده السحار، بی تا، ۲۴۶/۱)

در سال ۱۹۲۰م وارد مدارس حقوق الزيتونیه شد و در سال ۱۹۳۰م از دانشکده حقوق «تونس» فارغ التحصیل شد. (ضیف، بی تا، ۱۴۵؛ طنوس، ۲۰۰۱م، ص ۲۶)

بر اساس کتاب «الشابی شاعر الحب و الحیاه»، وی در سال ۱۹۳۰م ازدواج کرد و خداوند به او دو پسر عطا فرمود. (فروخ، ۱۹۸۷م، ص ۱۰۴)

عده‌ای از نویسندگان و ادباء معاصر اعتقاد دارند که علت شهرت وی در میان شعراء عرب این است که وی با توجه به استعدادهای ادبی فراوان در سنین جوانی دار فانی را وداع گفت. شابی در ۹ اکتبر ۱۹۳۴م از دنیا کوچ کرد در حالیکه سن او از ۳۰ سالگی تجاوز نمی‌کرد در تابستان همان سال برادرش محمدامین اشعار او را تحت عنوان «آغانی الحیاه» به چاپ رسانید. (فروخ، ۱۹۸۷م، ص ۱۱۱؛ طنوس، ۲۰۰۱م، ص ۲۶)

زندگی در دیوان شابی

شابی دارای شخصیتی روشن و مستقل است و از مهم‌ترین نشانه‌های استقلال در شخصیت شابی آراء او پیرامون زندگی است. شخصیت شابی یک شخصیت عاطفی، متحول و ناپایدار

۱- توزر: شهری در آفریقا و از بخش‌های زاب بزرگ از کارگزاری «جرید» است، شهری آباد می‌باشد از آنجا تا نقطه ده فرسنگ باشد. منبع: www.sid.ir (بخش تحقیقات موسسه جغرافیایی سحاب، ۱۳۷۷ هـ ش، ص ۷۴۴)

است و آراء او پیرامون زندگی ناظر به لحظات متحول زندگی است. زمانی که تحولات باعث ایجاد حزن شوند، زندگی در نظر وی تیره و تاریک است و زمانی که تحولات باعث ایجاد سرکشی شوند، زندگی در نظر او مرکبی است که در مسیر مجد و کرامت به پیش می‌تازد و فلسفه زندگی در همه تصاویر گوناگونش چه گریان و چه خندان به احساس لطیف و بیداری عواطف او برمی‌گردد. (حمدوالدقس، بی تا، ۱۱/۱۰)

مکتب روماننیک^۱ تنها در شخصیت شابی اثر نمی‌گذارد بلکه این مکتب همچنین او را چاره‌گشای مشکلات قومش قرار می‌دهد. شابی که در تعبیر و بیان شاعری، صادق است؛ مردم را در مقابل حقیقت زندگی فریب نمی‌دهد و معتقد است اگرچه عشق ورزیدن به زندگی سرشار از حزن و اندوه است ولی زندگی بهر حال محبوب انسان است. (طنوس، ۲۰۰۱م، ص ۳۴)

باید توجه داشت که بدبین بودن به زندگی نوعی فکر باطل است هرچند افراد بسیاری از زندگی ناراضی هستند و لیکن آن‌ها در عمق وجودشان عشق به دنیا و تعلق داشتن به ایام زندگی را حمل می‌کنند. یک شاعر ایتالیایی می‌گوید: «دو چیز در این دنیا زیباست، عشق و مرگ. او معتقد است که بین عشق و مرگ رابطه‌ای قوی وجود دارد». عشق متولد می‌کند و مرگ دردهای انسان را در زندگی نابود می‌کند. (حمدوالدقس، بی تا، ۱۱/۱۰)

از سروده‌های شابی پیرامون زندگی، «نظره فی الحیاه»، «نشید الجبار»، «الاعتراف»، «خُلَّه للموت» و... می‌باشد. اکنون به بررسی برخی از ابیات این سروده‌ها می‌پردازیم:

در مقطع اول قصیده «نظره فی الحیاه» شابی انقلاب علیه ستم حاکم بر زندگی هموطنانش را پیروزی قوی بر ضعیف بیان می‌کند و هم چیز چه شادی، چه غم، چه خوشبختی و چه بدبختی را در زندگی بیهوده بیان می‌کند: (شامی، ۱۹۹۷م، ص ۱۴۵)

فِيهَا الضَّعِيفُ يُدَاسُ ^۲	إِنَّ الْحَيَاهُ صَرَاعٌ
إِلَّا شَدِيدُ الْمِرَاسِ ^۳	مَا فَازَ فِي مَا ضَعِيهَا
فَكُنْ فَتَى الْإِحْتِرَاسِ ^۴ ...	لِلْحَبِّ فِيهَا شُجُونٌ،
السُّرُورُ وَالْإِبْتِاسِ ^۵	سَيَّانَ عِنْدِي فِيه -

(دیوان شابی، قصیده «نظره فی الحیاه» ص ۲۰۶)

«شابی» معتقد است که درگیری میان نیروی قوی و ضعیف در زندگی فقط رویا است. هموطنان وی قطعاً در راه کسب آزادی از چنگال ظلم تلاش می‌کنند. وی به زندگی امیدوار است؛ زیرا ناامیدی نوعی مرگ و مرگ دربرگیرنده بدبختی است؛ بنابراین زمانی که ملت ناامید

۱- مکتب روماننیک: در قرن (۲۰) شعریایی همچون عقاد (۱۸۸۹-۱۹۶۴م)، مازنی (۱۸۹۰-۱۹۴۹م) تغییراتی را در ذوق ادبی روزگارشان ایجاد کردند و اکثر روشنفکران برای شنیدن صداهایی غیر از «کلاسیک» آماده شده بودند. بهترین جلوه‌های ادبی روماننیک در فاصله جنگ جهانی اول و دوم ظاهر گردید. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۹ هـ ش، ص ۵۴)

۲- قطعاً زندگی درگیری است که ضعیف در آن لگدمال می‌شود.

۳- در حوادث روزگار فقط قدرتمند پیروز می‌شود.

۴- غم و اندوه در زندگی غافل است بنابراین تو ای جوان مواظب باش.

۵- شادی و غم نزد من برابر هستند.

باشند انگیزه‌ای برای قیام علیه ظلم و ستم حاکم بر زمانه ندارند و تن به ذلت می‌دهند:

وللشُعوبِ حِیاءٌ حِیناً، و حِیناً فَناءٌ^۱
 و الیأسُ مَوْتُ، وَلِکِنُّ مَوْتُ یُثِیرُ الشَّقَاءَ^۲
 وَالجِدُّ لِلشَّعْبِ رِوْحٌ تُوحِی الیهِ الِهْنَاءَ^۳
 فَإِنْ تَوَلَّتْ تَصَدَّتْ حِیَاتُهُ لِلْبَلَاءِ^۴

(دیوان شابی، قصیده نظره فی الحیاه، ص ۲۰۷)

«شابی» در اواخر زندگی خود قدم به عرصه جدیدی گذاشت، از بارزترین ویژگی‌های این عرصه مخالفت با استعمار «فرانسه» و قدرت جوانی وی بود. این انقلاب معنوی شابی یک نوع عکس‌العمل طبیعی در برابر محرومیت و منفی‌گرایی‌های وی بود. از دیدگاه شابی نهایت درد و یأس قدرت است و غریزه زندگی به گونه‌ای است که انسان در برابر ستم سکوت نمی‌کند و چاره‌ای ندارد که به اشکال متعدد انقلاب کند.

یکی از نشانه‌های انقلاب معنوی شابی این است که منطق خضوع و تسلیم در برابر او می‌تپد اما وی به استقبال زندگی به همراه زیبایی هستی می‌رود. «شابی» می‌گوید: «تنها تفاوت من با نفس اولم در این است که دردهای زندگی و خارهای آن را با قلب گریان و نالان قبول می‌کردم اما الان دردهای زندگی را با لبخندی می‌بینم که زندگی آن را مسخره می‌کند و به همراه نگاهی رویایی خالق وجود زیبایی‌هاست.» (طنوس، ۲۰۰۱م، ص ۵۸-۵۹)

قصاید جدید شابی با این انقلاب معنوی بیانگر مردی قدرتمند و جوان است که در برابر گردبادهای زندگی با ثبات می‌ایستد و با هر چیزی که در گذشته از آن می‌ترسید رقابت می‌کند و با دیده استهزا به آن می‌نگرد. مانند «قضا و قدر»، «مرگ»، «بیماری» و... وی در قصیده ارزشمند «نشید الجبار» چنین می‌گوید: (دیوان شابی، قصیده «نشید الجبار»، ص ۱۳ و ۱۴)

سَأعِیشُ رُغْمَ الدَّاءِ وَ الأَعْدَاءِ، کَالنَّسْرِ فِوْقَ القِمَمِ الشَّمَاءِ^۵ ...
 وَ یعِیشُ جَبَّاراً، یُحَدِّقُ دَائِماً بِالفَجْرِ ... بِالفَجْرِ الجمیلِ، النَّائِیِ^۶ ...
 وَ أنْشُرُ عَلَیهِ الرُّعْبَ وَ أنْثُرُ فِوْقَهُ^۷ رُجْمَ الرَّدَى، وَ صَوَاعِقَ البَأسَاءِ^۷
 أَلنُّورُ فِی قَلْبِی، وَ بَیْنَ جِوَانِحِی، فَعَلَامَ أَحْسَى السَّیْرَ فِی الظُّلْمَاءِ؟!^۸

(دیوان شابی، قصیده «الاعتراف»، ص ۱۳ و ۱۴)

۱- ملت‌ها گاهی زندگی و گاه نابودی دارند.
 ۲- ناامیدی مرگ است اما مرگی که بدبختی را برمی‌انگیزد
 ۳- سعی و تلاش برای ملتها روحی است که لذت و خوشی بر آن وحی می‌شود.
 ۴- بنابراین اگر این روح از ملت جدا گردد زندگی وی رو به فنا و نابودی می‌رود.
 ۵- علی رغم داشتن بیماری و دشمنان همچون عقاب در اوج قله بلند زندگی خواهم کرد. (کنایه از علو همت و اعتماد به نفس)
 ۶- همچون انسان قدرتمند به سپیده زیبایی دور دست صبح خیره می‌شود. (کنایه از امید درخشان به آینده و زندگی)
 ۷- شابی خطاب به قضا و قدر می‌گوید: که ترس را بر من بگستران و شهاب‌های مرگ و صاعقه‌های بدبختی را بر من عرض کن.
 ۸- نور در قلب و میان سینه‌ام است؛ بنابراین چرا از حرکت در تاریکی‌ها بترسم.

شابی در دوران کوتاه عمر خود با مشکلات بسیاری روبرو بوده است، اما یکی از بزرگ‌ترین غم‌های او مرگ پدرش بود، وی در قصیده «الاعتراف» چنین می‌گوید: «از سوگواری در غم از دست او روی گردانده‌ام و به شادی زندگی مانند کودکی که شیفته نورها و رنگ‌هاست روی آورده‌ام.» (دیوان شابی، قصیده «الاعتراف»، ص ۱۶۱)

ما كنتُ أَحْسَبُ، بعدَ موتِكَ يا أباي،
 أَنِّي سَأَطْمَأُ لِلْحَيَاهِ، وَ أَحْتَسِي
 وَ إِذَا التَّشَاؤُمُ بِالْحَيَاهِ وَ رَفُضُهَا
 إِنَّ ابْنَ آدَمَ، فِي قَرَارِهِ نَفْسِهِ،
 وَ مَشَاعِرِي عَمِيَاءُ بِالْأَحْزَانِ^۱
 مِنْ نَهْرِهَا الْمُتَوَهِّجِ النَّشْوَانِ^۲ ...
 ضَرَبُ مِنْ الْبُهْتَانِ وَ الْهَدْيَانِ^۳
 عَبْدُ الْحَيَاهِ الصَّادِقِ الْإِيمَانِ^۴

(دیوان شابی، قصیده «الاعتراف»، ص ۱۶۱)

شابی در قطعه «خله للموت» چنین می‌گوید: «راضی نیستم که هموطنانم تن به ذلت و خواری بدهند و باید علیه سستی و خواری قیام کنند؛ زیرا کسی که تن به ذلت می‌دهد شایسته مرگ است و بویی از زندگی و آزادی نبرده است.» (شامی، ۱۹۹۷م، ص ۱۰۱)

كُلُّ قَلْبٍ حَمَلَ الْخَسْفَ وَ مَا
 كَلُّ شَعْبٍ قَدْ طَعَتْ فِيهِ الدِّمَا
 خَلَهُ لِلْمَوْتِ يَطْوِيهِ ... فَمَا
 مَلَّ مِنْ ذُلِّ الْحَيَاهِ الْأَرْذَلِ^۵
 دُونَ أَنْ يَثَارَ لِلْحَقِّ الْجَلِيِّ^۶
 حَظَّهُ غَيْرُ الْفَنَاءِ الْأَنْكَلِ^۷

(دیوان شابی، «قطعه خله للموت»، ص ۱۱۷)

زندگی در طبیعت

وصف طبیعت یکی از اهداف مهم در دیوان شابی است و حقیقتاً شعر هم‌ه‌اش وصف است و با گذشت زمان وصف گسترش می‌یابد و ناقدان تصاویر مختلفی از وصف را با نام‌های مختلف عرضه می‌کنند. در زبان عربی بیشترین وصف طبیعت به عصر عباسی برمی‌گردد و سپس شاعران معاصر را مشاهده می‌کنیم که به وصف طبیعت ابراز علاقه می‌کنند (فروخ عمر، تاریخ نشر ۱۹۸۷م، ص ۲۹۳)

از قصاید شابی چنین برمی‌آید که هدف شابی از وصف طبیعت، وصف زیبایی‌های طبیعت نیست بلکه هدف شابی از وصف طبیعت ایجاد ارتباط بین پدیده‌های طبیعی و حالت‌های درونی در انسان است و هنگامی که اشعار طبیعت را در دیوان شابی شرح می‌دهیم و تحلیل می‌کنیم درمی‌یابیم که وصف طبیعت توسط شابی برآمده از عوامل و انگیزه‌های مختلفی است:

- ۱- ای پدرم بعد از مرگ تو در حالی که احساساتم از غم و اندوه کور شده بود گمان نمی‌کردم،
- ۲- که تشنه زندگی خواهم شد و از نهر شعله‌ور سرمست آن جرعه جرعه می‌نوشم.
- ۳- و بدبینی نسبت به زندگی، نپذیرفتن آن نوعی دروغ و هذیان‌گویی است.
- ۴- به راستی که آدمیزاد در آرامش وجود خود و بنده زندگی راستین و با ایمان است.
- ۵- هر قلبی که پستی و خواری را حمل کند و از خواری زندگی پست بیزار نگردد،
- ۶- هر ملتی که در آن خون‌ها طغیان گردد بدون این‌که برای حق آشکار انتقام بگیرد
- ۷- او را برای مرگ رها کن تا مرگ او را دربرگیرد و بهره او فقط نابودی سخت است که مایه عبرت دیگران باشد.

۱- شاعر در مکانی متولد شده است که آن مکان دارای چشم‌اندازهای زیباست.
۲- شابی در دوران کودکی به همراه خانواده‌اش در میان مناطقی که دارای پدیده‌های طبیعی زیبا بودند در حرکت بود.

۳- بیماری شابی

۴- مکتب رومانتیک و اولین ویژگی این مکتب توجه به «طبیعت» است.

۵- وجود بدبینی در درون شاعر. (همان منبع، ص ۲۹۴)

طبیعت در شعر شابی در سه نوع ظاهر می‌گردد:

الف) انعکاس تصاویر عالم طبیعی در سروده‌های او.

ب) حالت‌های تخیلی او از عالم طبیعت و ماورای طبیعت.

ج) دل‌مشغولی‌های او به طبیعت و جهان ماوراء طبیعت.

تصاویر طبیعت در دیوان شاعر کمتر متعلق به تونس است وصف طبیعت در دیوان شابی اغلب زیبایی‌های طبیعی جهان را دربرمی‌گیرد.

کسی که دارای عجز و ناتوانی است، زندگی برای او همچون نبردی است که به ناچار باید به دامن طبیعت پناه ببرد تا در آنجا به آرامش برسد همان آرامشی که انسان در دوران طفولیت از آن برخوردار بوده است از آنجایی که انسان به هنگام سختی‌ها به طبیعت پناه می‌برد پس جلوه‌هایی از زندگی در طبیعت تجلی می‌یابد و این همان چیزی است که شابی به آن اهمیت می‌داد. (منبع پیشین، ص ۲۹۶)

در دیوان شاعر به قصایدی از طبیعت برمی‌خوریم که هر یک از آن‌ها دربردارنده جلوه‌ای از زندگی است و در اینجا به ذکر دو نمونه از آن می‌پردازیم:

در شعر «الزنبقه الذابویه» می‌توان جایگاه و قدرت حیات را از منظر شابی مشاهده کرد. شاعر به زندگی در طبیعت اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که زندگی سبب زیبایی طبیعت است. در واقع طبیعت بدون زندگی و حیات، زیبایی خود را از دست می‌دهد و پژمرده می‌شود و نابود می‌گردد: (الشیخ، ۱۳۷۷ هـ.ش، ص ۲۵۷)

تَعَانُتُكَ اللَّوْعَةُ الْقَاسِيَةُ؟^۱
يُرْتَلُّ أُنْشُودَةُ الْهَيَاوِيَّةِ؟^۲ ...
شَوَاطِلًا مِنَ الْحَزَنِ الْمُشْتَعِلِ^۳
رُضَابِ الْأَسَى، وَ رَحِيقِ الْأَلَمِ^۴
كَوْسًا، مُؤَجَّجَةً، تَضْطَرِمُ^۵

أَزْبِقَهُ السَّفْحُ، مَالِي أَرَاكِ
أَفِي قَلْبِكَ الْغَضُّ صَوْتُ الْهَيْبِ،
فَقَدْ أَجَّجَ الذَّهْرُ فِي مُهْجَتِي
وَ إِنِ ارْتَشَفْتِكِ شِفَاهُ الْحَيَاةِ
فَإِنِّي تَجَرَّعْتُ مِنْ كَفِّهَا

(دیوان شابی، قصیده الزنبقه الذابویه ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

۱- ای زنبق کوهی چه شده است که تو را با سوز و گداز سنگدل هم‌آغوش می‌بینم.

۲- آیا در قلب شاداب تو صدای زبانه آتش است که ترانه سوزان دوزخ را می‌خواند؟

۳- روزگار در دل من شعله‌های فروزان غم و اندوه را شعله‌ور کرد.

۴- هرچند لبان زندگی آب دهان غم و اندوه و شراب درد را به تو نوشاند.

۵- قطعا من او دبت او جامی شعله‌ور نوشیدم که شعله‌ور می‌گردد.

و اگر رونق حیات و زندگی در انسان کاهش یابد انسان نیز همانند طبیعت دچار پریشانی می‌شود.

در این سروده، شاعر خود را همانند زنبقی می‌داند که از محل و مرتبه اصلی زندگی خود دور شده است. در واقع دو عنصر اصلی یعنی «حیات» و «طبیعت» در این سروده با یکدیگر متلازمند. بر این اساس که اولاً زنبق جزیی از طبیعت است و ثانیاً آنچه که سبب پژمردگی زنبق شده است، نقصان و یا نبود حیات است: (همان منبع، ص ۲۵۸)

وَ قَدْ أَتَرَاعَ اللَّیْلُ بِالْحُبِّ كَأْسِي، وَ شَعَّسَهَا بِلَهَيْبِ الْحِيَاهِ^۱
 وَ جَرَّعَنِي، مِنْ ثَمَالَاتِهِ، مَرَارَةَ حَزْنٍ، تَذِيبُ الصَّفَاهِ^۲
 إِلَيَّ! فَقَدْ وَخَّضَتْ بَيْنَنَا قِسَاوَهُ هَذَا الزَّمَانِ الظُّلُومِ^۳
 فَقَدْ فَجَّرَتْ فِي هَذِي الكَلُومِ، كَمَا فَجَّرَتْ فِيكَ تِلْكَ الكَلُومِ^۴

(دیوان شابی، قصیده الزنبقه الذابویه، ص ۲۵۸)

شابی با آن احساس لطیفی که دارد خود را همچون زنبق می‌داند؛ بنابراین میان شاعر و زنبق تشابهی عمیق وجود دارد و وجود غم و اندوه سبب شده که شاعر خود را همدم، همانند، یار و مصاحب زنبق بداند.

او زنبق را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

آیا آوای پرشور سرود عشق در قلب نوشکفته تو در ترنم است؟ آیا روشنایی، جام اندوه را به تو می‌نوشاند؟ آیا زمانی که اشک‌های زندگی از شکاف سینه جاری می‌شوند روزگار تو را از نابودی آگاه می‌کند؟ (شامی، ۱۹۹۷م، ص ۲۵۴)

و در مستی از آن چنین می‌گوید: آیا پرتو غروبگان، خون زندگی و اشک شب را بر تو می‌افشاند؟

أَصَبَّ عَلَيْكَ شَعاعُ الغروبِ نَجِيعَ الْحِيَاهِ، وَ دَمْعَ الْمَسَاءِ^۵

(دیوان شابی، قصیده الزنبقه الذابویه، ص ۲۵۷)

همگی ابیات این قصیده به اندوه و غم زنبق و شاعر اشاره دارند و بیماری به عنوان عامل اصلی اندوه در درون شاعر است و این که او در زندگی بر اثر وجود مریضی، غصه‌دار است. پژمردگی در زنبق و اندوه در شاعر یک قسمت مسأله است و قسمت دیگر مسأله این است که شب مظهر تاریکی و غم، جام را از اندوه تلخ پر کرده است و این صدای اندوه به مرگ نزدیک است و شاعر زمان ستمگر را عامل از دست رفتن حیات می‌داند و به اعتقاد او تنها عامل پژمرده

۱- شب جام مرا با عشق پر کرده است و آن را با شعله‌های زندگی آمیخت.

۲- شب از ته مانده خود به من تلخی حزن و اندوهی را نوشاند که سنگ سخت و بزرگ را ذوب می‌کند.

۳- به سوی من است! سنگدلی این زمان ستمگر میان ما یکی شده است.

۴- این جراحت را در مورد من جاری کرد همچنان که آن جراحت را در مورد تو جاری کرد.

۵- پرتو غروب خون سیاه زدگی و اشک غروب را بر تو ریخت.

شدن او همچون زنبق، قساوت زمان است و همه این تحولات و دگرگونی‌ها در طبیعت انجام می‌شود و به همین دلیل شاعر می‌گوید: (منبع پیشین، ۲۵۷-۲۵۹)

فَحْزُنِي وَ حُزْنُكَ لَا يُبْرِحَانِ أَيْقَيْنِ، رُغْمَ الزَّمَانِ الْعَصِيبِ^۱

(دیوان شابی، قصیده الزنبقه الذابیه، ص ۲۵۹)

در سروده‌ای با عنوان «الغاب» دنیا با زیبایی‌های عالی خود همچون جنگلی تصویر می‌شود که وجود را از درد و اندوه پاک می‌کند و هستی را به سوی رویاها سوق می‌دهد در واقع جنگل نماد، سمبل و مکان پاک طبیعت است. زندگی همچون جنگل است که از بوی خوش، سایه، نور و نغمه شکل می‌گیرد. (دیوان شابی، قصیده «الغاب»، ص ۱۳۹)

بَيْتٌ بَتَّتَهُ لِي الْحَيَاةُ مِنَ الشَّدَى، وَالظَّلُّ وَالْأَضْوَاءُ وَالْأَنْعَامُ^۲

(دیوان شابی، قصیده «الغاب»، ص ۱۳۹)

در واقع جنگل هم دارای حیات است و حیات جنگل در بوی خوش و عطر خلاصه نمی‌گردد بلکه در همان برگ‌های خشک شده هم حیات وجود دارد و بوی خوش همچون بال‌های فرشتگان در جنگل پخش شده است و در جنگل نه‌رهایی وجود دارد که آن نه‌رها با کلامی شیرین آوازی می‌خوانند ولی همیشه و در همه زمان‌ها بوی خوش و آواز در جنگل وجود ندارد بلکه گاهی برگ‌های خشک شده، زمین‌های جنگل را می‌پوشاند همچون انسان‌ها که همیشه خوشحال نیستند و گاهی مریضی وجود آن‌ها را دربرمی‌گیرد.

شاعر که خود را در زیر گام‌های بیماری حس می‌کند از خوانندگان می‌خواهد که به نغمه‌سرایایی جوانی گوش فرا دهند که شیفته و تشنه عشق به «حیات» است، جوانی که قلبش از مستی آواز و نغمه، سرشار است و با رویاها و تخیلات غمگینانه در پرواز. شابی همچنین این مسأله مهم را بازگو می‌کند که جنگل اگرچه دارای خزان است ولی این خزان خود عین حیات است همان‌طور که وجود انسان را خزان فرا می‌گیرد ولی زندگی در آن، همچنان در حرکت است و هرگز حرکت زندگی به خاطر حزن متوقف نمی‌شود و خزان که نماد غم و اندوه است جزیی از جنگل و زندگی است. (منبع پیشین، صص ۱۳۹-۱۴۴)

قَدْ مَسَّهَا سِحْرُ الْحَيَاةِ، فَأَوْرَقَتْ وَ تَمَائِلَتْ فِي جَنَّةِ الْأَخْلَامِ^۳

(دیوان شابی، قصیده «الغاب»، ص ۱۴۱)

همه این اشعار وجود زندگی در بین مردم جهان را نشان می‌دهد، اما نوع زندگی هر فرد با

۱- حزن من و حزن تو دو دوست را زایل و دور نمی‌کند برخلاف زمان ستمگر، یعنی زمان ستمگر باعث زایل شدن طبیعت و زندگی (دو دوست) نمی‌گردد.

۲- زندگی خانه‌ای را بنیان نهاده است که آن خانه حاصل یک تلاش جادوی و فریبنده است و از نظر او زندگی متشکل از غم و اندوه و شادایی است و جنگل متشکل از بوی خوش و برگ‌های خشکیده.

۳- جنگل وجود آدمی با جادوی حیات در حال رشد است و چراغ بهشت آرزوها در وضعیت‌های گوناگونی که برای انسان‌ها پدیداری شود همچنان سوسو می‌زند.

دیگران متفاوت است و در این گذر زندگی شابی سرشار از اندوه است. روزگار برای او زیاد خوشایند نیست و بهره شاعر از دشت زیبای زندگی، گل‌های خشک شده است، به همین دلیل شابی می‌گوید: «چه بسیار روزهایی که غمزده هستند و نقاب شفافی از باد و ابر در برابر آن‌ها قرار گرفته است».

وَلَرُبَّ صَبْحٍ غَائِمٍ، مُتَحَجِّبٍ فِی كَلِّهِ مِنْ زَعَزَعٍ وَ غَمَامٍ^۱

(دیوان شابی، قصیده «الغاب»، ص ۱۴۲)

او در زیر درخت بلوط نشسته است و اندوهگین به افق می‌نگرد در حالی که دنیا تیره و مه آلود است و درباره آن می‌گوید: «در دنیای همچون جنگل، صبح را با خواری آغاز کردیم» (منبع پیشین، ص ۱۴۳). در حقیقت، دنیا آرام به حرکت خود ادامه می‌دهد و زندگی هم در پرتو حرکت دنیا به نغمه‌های ساکنین خود گوش فرا می‌دهد، حال آن‌که دنیا غرق در شکوفه و زیبایی است. شاعر در کنار این شکوفه‌ها سعی می‌کند جامه خشن بیماری را از تن به در کند و با رویاها در دنیا باقی بماند و نغمه‌های خندان زندگی را سر دهد.

وَ اَصْدَحَ بِالْحَانَ الْحَيَاهِ جَمِيلَةً كَجَمَالِ هَذَا الْعَالَمِ الْبَسَامِ^۲

(دیوان شابی، قصیده «الغاب»، ص ۱۴۳)

تاریکی مظهر غم و اندوه است در نتیجه شاعر اندیشه‌های غم‌انگیز را برای تاریکی قرار می‌دهد و روح خود را ندا می‌دهد و می‌گوید: «ای روح زیبا، همچون نهر در رویاهای من جاری شو و تاریکی را از من دور کن». (همان منبع، ص ۱۴۳) در حقیقت شاعر با همه بدبینی‌اش به زندگی هنوز امید به بهبود و از بین رفتن بیماری در اعماق وجودش باقیمانده است و امیدوار است دوباره وجودش همچون درخت جوان جنگل شکوفه برآورد آنگاه شاعر از زیبایی‌ها می‌خواهد که همچون نور در روح پژمرده‌اش داخل شوند.

وَ هَتَفْتُ: يَا رُوحَ الْجَمَالِ تَدْفَقِي كَالنَّهْرِ فِي فِكْرِي، وَ فِي أَحْلَامِي^۳

(دیوان شابی، قصیده «الغاب»، ص ۱۴۳)

زندگی در ماورائیات

جلوه‌ای دیگر از زندگی در دیوان شابی مربوط به حیات در ماورائیات می‌باشد. در سروده «الی...» به علت مشکلات اجتماعی موجود در جامعه و بر اثر مشکلات فردی در وجود خود تصمیم می‌گیرد که به سوی پروردگار شکایت کند او در ابتدا پروردگار را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

۱- چه بسا! صبح ابری که در نقاب شفافی از تند باد و ابر پوشیده شده است.

۲- آوازهای زیبای زندگی را بخوان مانند این جهان زیبا خندان است.

۳- و فریاد زدم ای روح زیبا همچو نهر در اندیشه و رویاهایم جاری شو.

يا إِلَهَ الْوُجُودِ! هَذِي جِرَاحٌ فِي فُؤَادِي تَشْكُو الْيَكَّ الدَّوَاهِي^۱

(دیوان شابی، قصیده «الی...»، ص ۱۶۸)

زخمی در قلب من است این زخم ممکن است، زخم اندوه باشد اندوهی که از سختی‌ها و مصیبت‌ها حاصل گردیده است و برای شکایت از این مصیبت‌ها تنها می‌توان به سوی پروردگار حرکت کرد. شاعر به زندگی بسیار راحت امیدوار است ولی این زندگی راحت برای او در دنیای دیگر حاصل می‌گردد و شاعر راز و نیاز با پروردگار را آغاز می‌کند زیرا پروردگار زیبایی و شادمانی زندگی را از او گرفته است و او را تنها در تاریکی‌های اندوه قرار داده است و زندگی دنیا برای او سخت گردیده است.

این موضوع آغاز زندگی در ماورائیات است و شاعر زندگی دنیوی را نمی‌پسندد و خود را مثل نوری غرق در افق می‌داند که در بین حوادث و تندخویی‌های دنیا رها شده است. (منبع پیشین، ص ۱۷۱)

كالشُعاعِ الجميلِ، اسْبَحُ فِي الْأَفْقِ، وَ أَصْنَعِي الْي خَزِيرِ الْمِيَاهِ^۲

(دیوان شابی، قصیده «الی...»، ص ۱۶۹)

از این که خداوند او را در مسیر زندگی دشوار و سخت قرار داده است به شدت شکایت می‌کند. شاعر از زندگی در دنیای خود هیچ بهره‌ای جز سختی نبرده است و دل او از این زندگی پرخون است و تمام امید او به زندگی در عالم ماورائیات است و از خدا می‌خواهد که او را به زندگی راحت برگرداند و این زندگی راحت بعد از مرگ حاصل می‌گردد. (همان منبع، صص ۱۶۸-۱۷۱)

شاعر سختی‌ها این زندگی را این چنین توصیف می‌کند: «تو مرا بر اوج اندوه سوار کردی و تلخی زندگی را یکباره بر من نوشاندی، تو مرا به صورت غریب و تنها در بین انسان‌ها خلق کردی و موج اندوه سبب شد که من از زندگی و آنچه که در آن است بیزار شوم و موج اندوه فقط بیماری، غصه، نگرانی، یأس، تیره بختی و سیاه روزی بی پایان است.» (منبع پیشین، ص ۱۶۹)

بِالْأَسَى، بِالسَّقَامِ، بِالْهَمِّ بِالْوَحْشَةِ، بِالْيَأْسِ، بِالشَّقَا الْمُتَنَاهِي^۳

(دیوان شابی، قصیده «الی...»، ص ۱۶۹)

و شاعر هدف پروردگار را از خلقت دنیا این چنین می‌گوید:

فَالِإِلَهَ الْعَظِيمِ يُخْلِقُ الدُّنْيَا سَوِيًّا لِلْفَنَاءِ تَحْتَ الدَّوَاهِي^۴

(دیوان شابی، قصیده «الی...»، ص ۱۷۰)

شابی از سوز دل به تنگ آمده و می‌گوید: گام‌های یأس و افسردگی و زندگی دنیوی مرا

۱- ای الهه هستی! این زخمی در قلب من است که مصیبت‌ها نزد تو شکایت می‌کند.

۲- مانند شعاع زیبا در افق شنا می‌کنم و به صدای شر شر آب گوش می‌کنم.

۳- با غصه، بیماری، نگرانی، تنهای، یأس و ناامیدی و سیاه روزی بی پایان است.

۴- دنیا را خلق کردی برای اینکه آن را با سختی‌ها و گرفتاریها نابود کنی.

خسته کرده‌اند. در پایان شعر «الی...» شاعر مصیبت‌های وارده بر قلب را مقصر اصلی شکایت نزد خدا معرفی می‌کند. از دیدگاه او زندگی دنیا سراسر اندوه است و این اندوه دربردارنده اشک و گریه است و تنها راه نجات انسان از این سیاهی عبور از دنیای بی‌ارزش است. شابی وجود انسان را به صورت اندوهی تیره به تصویر می‌کشد و به دلیل وجود این شبخ تیره فضای دنیا تاریک گردیده است. در حقیقت این دنیا، دنیای تیرگی، اندوه و غم است و تقدیر راهی را برای نجات باقی نمی‌گذارد و بر مردم ظلم می‌کند. زندگی از ابتدا برای شاعر تیره و تاریک بود در نتیجه شاعر ورود انسان به زندگی در ماورائیات را تنها راه نجات از این سختی‌ها می‌داند. (همان منبع، ص ۱۷۰)

هذه صُورَةُ الحِیَاهِ، و هذا
صُورَةُ لِلشَّقَاءِ دَامِعَةُ الطَّرْفِ
لَوْ نُهِيَ فِي الوُجُودِ مِنْ أَمْسِ أَمْسٍ^۱
وَ لَوْ نُيَسَّوْذُ فِي كُلِّ طَرَسٍ^۲

(دیوان شابی، قصیده «شجون»، ص ۱۰۲)

«جبران خلیل جبران» در این باره می‌گوید: «شما می‌خواهید از راز مرگ آگاه شوید اما چگونه این راز را درخواهید یافت مگر که آن را در قلب زندگی بجوئید، اگر به راستی می‌خواهید روح مرگ را مشاهده کنید، پنجره قلبتان را به سوی جوهر زندگی بکشایید زیرا مرگ و زندگی یکی هستند، چنان‌که رودخانه و دریا از یک گوهرند». (جبران، ۱۳۷۷ هـ.ش، ص ۹۳ و ۹۴)

شابی اعتقاد دارد که مرگ با مصیبت‌های خود پشت او را شکسته و سینه‌اش را پاره کرده است و او را از جایگاه والا به سوی فنا سوق داده است. به عقیده وی مقصود از فنا شدن نابودی نیست، بلکه مقصود محو شدن زندگی دنیوی است. او اعتقاد دارد که مرگ تنها کاری که می‌تواند انجام بدهد این است که حیات دنیوی را از ما بگیرد پس چرا مرگ اندیشه انسان را با اندوه سیاه می‌کند؟ مگر او چیزی بیشتر از حیات می‌خواهد؟

یا مَوْتُ، قَدْ مَرَّ قَتَ صَدْرِي
وَ قَصَمَتَ بِالْأَرْزَاءِ ظَهْرِي^۳

(دیوان شابی، قصیده «یا موت»، ص ۹۶)

شابی هرگز از مرگ هراس ندارد بلکه دوست دارد که مرگ به سوی او حرکت کند تا این که او با آرامش جام مرگ را بنوشد ولی خیال ناپاک، مرگ را در آتش زندگی عذاب می‌دهد. همه این دیدگاه‌های شابی در مورد مرگ از موردی اساسی نشأت می‌گیرد و آن چیزی جز حیات در ماورائیات نیست. (منبع پیشین، ص ۹۶)

نمونه‌ای دیگر از اشعار که بیانگر زندگی در ماورائیات است در شعر «الی الموت» می‌باشد نظر شابی در این سروده با نظر انسان‌های دیگر فرق دارد. او معتقد است که مرگ پایان زندگی

۱- این تصویر زندگی و این رنگ زندگی در هستی از دیروز دیروز است.

۲- زندگی تصویری برای بدبختی است و در هر طرف اشک ریزان و رنگی است که در هر صفحه سیاه می‌شود.

۳- ای مرگ سینه مرا پاره کردی و با مصیبت‌ها و بلاها پشت مرا شکستی.

نیست بلکه پایان یافتن زندگی در این دنیا و آغاز آن در دنیای دیگر است و زندگی در عالم ماوراء همراه با خوشی است زیرا حزن و اندوه و سختی مربوط به بخش اول زندگی یعنی عالم هستی است و او مرگ را جدای از زندگی دنیوی نمی‌داند زیرا مرگ یاور زندگی است و سایه آن تا ابد بر سر انسان وجود دارد. (دیوان شابی، ص ۱۹۱)

صَبَّيَ الْحَيَاهِ، الشَّقِيَّ الْعَنِيدِ: أَلَا قَدْ ظَلَمْتَ الظَّلَالَ الْبَعِيدِ^۱

(دیوان شابی، قصیده «الی الموت»، ص ۱۹۱)

بر اساس نظر شاعر زندگی دنیا سراسر حزن و اندوه است و به دنبال آن تاریکی و غم قرار گرفته است لذا باید خود را از این مصیبت نجات داد. اگر آدمی زندگی راحت می‌خواهد بایستی به سوی مرگ حرکت کند و در وراء تاریکی مرگ به آنچه که می‌خواهد دست یابد و انسان نگون بخت بایستی به استقبال مرگ بشتابد زیرا با وجود مرگ، زندگی دلپذیر است.

فَفِي عَالَمِ الْمَوْتِ تَنْصُبُو الْحَيَاهُ رِدَاءَ الْأَسَى وَ قِنَاعِ الظَّلَامِ^۲

(دیوان شابی، قصیده «الی الموت»، ص ۱۹۲)

شاعر به کسی که سختی‌های دنیا او را خسته کرده است یک توصیه می‌کند و آن نوشیدن از جام مرگ است زیرا جام مرگ جام سیراب‌کننده است. شاعر مرگ را گهواره نرمی می‌داند که موجودات در آغوش او به آرامی می‌خوابند و بعد از مرگ لبخند بر چهره جاری می‌گردد، در واقع مرگ نیمی از زندگی است همان قسمتی که نوحه‌گری نمی‌کند و همین قسمتی است که به ماورائیات برمی‌گردد. اینجا برای آدمی در وراء آسمان مرگ خوشایند زندگی است و تمام قلب‌ها در سینه مرگ جاری می‌گردد تا اینکه دردهای قلب مداوا گردد.

إِلَى الْمَوْتِ، فَالْمَوْتُ جَامٌ، رَوَى لِمَنْ أَظْمَأَتْهُ سَمُومُ الْفَلَاهِ^۳

(دیوان شابی، قصیده «الی الموت»، ص ۱۹۲)

زندگی در اجتماع

شابی برای ایجاد انگیزه انقلابی در بین افراد ملت خودش تلاش می‌کرد و او در رهانیدن مردم از ظلم و استعمار نقش مهمی را ایفا کرده است، هرچند که خداوند هم ملت را در کسب پیروزی یاری رسانده است. ملت تونس ملتی مومن و خستگی‌ناپذیر بودند شاعر دستان التماس را به سوی پروردگار بالا برد و پروردگار دعای او را اجابت کرد و تاریکی را کنار زد و دوران سستی و رکود پایان یافت و قید و بندهای زندگی باز شد سپس شاعر برای این که ملتش حرکت به سوی زندگی را آغاز کنند سرود آزادی را برای آن‌ها خواند. (فرهود، بی تا، ص ۹ و ۱۰)

۱- زندگی در این دنیا بدبختی سرکشی است و سایه آن همچنان بر ما ادامه دارد.

۲- در جهان مرگ زندگی غم و اندوه و پوشش تاریکی را زدود.

۳- به سوی مرگ بشتابید، مرگ جام سیراب‌کننده برای کسی است که دشتهای سمی او را تشنه کرده.

«ابوالقاسم محمد کرو» می گوید: «شابی مردم کشورش را به سوی زندگی، آزادی و نور دعوت می کند و آن‌ها را به آزاد کردن زنجیرهایی که استعمار آورده است فرامی خواند». (فروخ، ۱۹۸۷م، ص ۲۵۵)

با توجه به این گفته‌ها، شابی به حیات اجتماعی و به خصوص اجتماعی - میهنی بسیار توجه داشت. «محمد التلیسی» در کتاب «الشابی و جبران» اراده شابی و احساس او را ذکر می کند که احساس شابی چیزی غیر از میهن پرستی نیست در واقع میهن پرستی شابی آمیزه‌ای از تهدید ظالمان و صدا کردن مردم برای قیام است. (منبع پیشین، ص ۲۵۵) شابی در وطن پرستی خود کاملاً صادق است او در فهماندن معنای زندگی آزاد به مردم میهنش احساس مسئولیت می کند، عشق به ملت سبب شده که ویژگی خاص میهن پرستی در وجود او شکل گیرد. فلسفه وی در میهن پرستی این است که مردم را به زندگی دعوت می کند و هرگونه تسلیم شدن و سازگاری و ذلت را نمی پذیرد به عقیده وی برای افراد یک سرزمین که سستی وجود را رها کرده‌اند، آینده‌ای روشن و تابان در انتظار است. (حمدوالدقس، بی تا، ص ۱۰)

ارزش شابی تنها در این احساس میهن پرستی نیست بلکه ارزش او در آوردن تعبیر زیبای میهن پرستی است و باید شعر شابی را از جنبه زندگی اجتماعی - میهنی هم مورد بررسی قرار دهیم و تنها نباید به زندگی در طبیعت و ماورائیات اکتفا کرد. قسمتی دیگر از زندگی اجتماعی شابی در اشعار میهنی او قرار دارد به طوری که در شعرای «ابناء الشیطان»، «فی فجاج الالام»، «الی الشعب»، «فی سکون اللیل»، «اراده الحیاه»، «اغانی التائه»، «صوت تائه»، «یا رفیقی» و «البنی المجهول» به وضوح می توان این جلوه زندگی را دریافت. (الشیخ، ۱۹۹۹م، ص ۲۵۲)

«اراده الحیاه» سرود آزادی برای همه ملت است و مطلع آن چنین است:

إِذَا الشَّعْبُ يَوْمًا أَرَادَ الْحَيَاةَ فَلَا يَدُّ أَنْ يَسْتَجِيبَ الْقَدْرُ^۱

(دیوان شابی، قصیده «اراده الحیاه»، ص ۷۶)

شابی اندیشه سرودن «اراده الحیاه» را از شعر «اراده القوه» جبران خلیل جبران^۲ گرفته است. (عوض رتبا، ۱۹۸۳م، ص ۴۱) و در راه مبارزه با استعمار مشکلات و دشواری‌ها را از نظر دور نمی دارد و به مردم خود می گوید برای رسیدن به زندگی مطلوب بایستی به سختی‌ها تن داد و از مشکلات نهراسید. شابی شوق و شعف نسبت به زندگی را عامل رسیدن به سعادت و خوشبختی می داند. (الشیخ، ۱۳۷۷ هـ صص ۷۶-۷۸)

۱- اگر مردم روزی مصمم شوند که زندگی کنند قضا و قدر ناگزیر است به آن گردن نهد.
 ۲- جبران خلیل جبران در سال (۱۸۸۳م) در بشری متولد شد و به همراه خانواده اش به امریکای شمالی و سپس به لبنان رفت و زبان عربی را آموخت و در سال (۱۹۰۲م) به بوستون رفت و در نیویورک نقاشی را آموخت و بعد از سه سال به نیویورک برگشت و مشغول نوشتن گردید و تحت تأثیر نیچه بود. (الفاخوری، ۱۳۸۰ هـ.ش، ۲/۲۱۹)

و مَنْ لَمْ يُعَانِقْهُ شَوْقُ الْحَيَاةِ تَبَخَّرَ فِي جَوْهَا، وَ أَنْذَرَ^۱

(دیوان شابی، قصیده «اراده الحیاه»، ص ۷۶)

شابی معتقد است که اگر شعله عشق به زندگی در انسان به خاموشی گراید، آدمی نیست و نابود می شود و از حرکت و کوشش باز می ماند. او مبلّغ عشق به زندگی، شوق به آزادی و رستن از قید و بند جهل، نادانی، استعمار و سلطه بیگانگان بر مردم خویش است. (همان منبع، ص ۷۶-۸۰)

در قصیده «النبی المجهول» شاعر مسائل سرزمینش را مورد توجه قرار می دهد و آرزو می کند، ای کاش هیزم شکن بود تا ریشه های فساد در جامعه را قطع می کرد و ای کاش سیل بود تا قبرهای عقب ماندگی ملت را نابود می کرد و ای کاش طوفان قدرتمند بود تا ملت خویش را برای قیام علیه جهل و عبودیت نسبت به بیگانگان برمی انگیخت و موانعی را که در مسیر زندگی است نابود می کرد: (همان منبع، صص ۱۰۲-۱۰۶)

أَيُّهَا الشَّعْبُ! لَيْتَنِي كُنْتُ - حَطَابًا، فَأُهْوَى عَلَى الْجُدُوعِ بِفَأْسِي^۲
لَيْتَنِي كُنْتُ كَالسِّيُولِ، إِذَا - سَأَلْتُ تَهْدُ الْقُبُورَ، رَمْسًا بِرَمْسٍ!^۳

(دیوان شابی، قصیده «النبی المجهول»، ص ۱۰۲)

در سروده «الی الشعب» او از ملتش به خاطر فرورفتن در تاریکی های جهل و عقب ماندگی و قبول ذلت و عبودیت نسبت به بیگانگان انتقاد می کند. (دیوان شابی، قصیده «الی الشعب»، ص ۲۴۲)

أَيُّ عَيْشٍ هَذَا، وَ أَيْ حَيَاةٍ؟! رَبِّ عَيْشٍ أَخْفُ مِنْهُ الْجِمَامُ^۴

(دیوان شابی، قصیده «الی الشعب»، ص ۲۴۲)

شابی از مردم میهنش می خواهد که حرکت کنند و خواری را رها سازند تا زندگی همراه با آزادی را در آغوش بگیرند ولی ملت در خواب غفلت قرار دارد و شاعر پاسخ مثبت ملت برای حرکت را نمی شنود و اندوهگین می شود، پس آن ها از نظر شاعر شایسته مرگ هستند. در حقیقت تحرک ملت، دور شدن از تاریکی و رفتن به سوی فجر زندگی است. (همان منبع، ص ۲۴۲-۲۴۵)

أَنْتَ قَلْبٌ، لِأَشَوْقٍ فِيهِ، وَ لَا - زَمْ، وَ هَذَا دَاءُ الْحَيَاةِ الدَّوِّي^۵
وَ الشَّقِيُّ الشَّقِيُّ فِي الْأَرْضِ قَلْبٌ - يَوْمُهُ مَيِّتٌ، وَ مَاضِيهِ جِي^۶
أَنْتَ لَا شَيْءَ فِي الْوَجُودِ - فَعَادِرُهُ إِلَى الْمَوْتِ، فَهُوَ عَنكَ غَنِي^۷

(دیوان شابی، قصیده «الی الشعب»، ص ۲۴۵)

۱- کسی که شوق زندگی با او هم آغوش نگردد در فضای زندگی تبخیر و نابود می شود.
۲- ای ملت! کاش من هیزم شکنی بودم که با تبرم ریشه های جهل و نادانی را قطع می کردم.
۳- ای کاش همچون سیل بودم آنگاه که جاری می گردد قبرها را یکی پس از دیگری ویران می کند.
۴- این چه زندگی است، آیا این زندگی است چه بسا زندگی که آن از مرگ هم پیست تر است.
۵- تو قلبی هستی که هیچ شوق و اراده ای در آن نیست و این در زندگی سخت است.
۶- بدبخت بدبخت در زمین قلبی است که امروزش مرده و گذشته اش زنده است.
۷- تو هیچ چیزی در هستی، نیستی بنابراین آن را به سوی مرگ رها کن و آن تو را بی نیاز می کند.

سروده فی «فجاج الالام» از سروده‌های میهنی شابی است او در این سروده خود از روزگار و جامعه شکایت می‌کند.

روزگار با سرنوشت انسان‌ها بازی می‌کند ولی انسان‌ها توانایی تحمل مصیبت‌های آن را ندارند، شاعر در بیت دیگر از همین قصیده از روزگار شکایت می‌کند؛ زیرا روزگار به گریه مردم ضعیف در جامعه هیچ‌گونه توجهی ندارد لذا او از مردم می‌خواهد از گریستن دست بردارند و به فکر چاره‌ای برای نجات از مصیبت‌ها باشند. (دیوان شابی، ص ۲۱۵ و ۲۱۶)

إِنَّ الدَّهْرَ البَوَاكِي غَنِيَّةٌ عَنِ ذُمُوعِكِ^۱

(دیوان شابی، قصیده «فی فجاج الالام»، ص ۲۱۵)

شابی به مردم خود در راه مبارزه با استعمارگر دلگرمی می‌دهد که زمستان بدبختی‌ها سرانجام پایان می‌گیرد:

و سَوْفَ يَمْضِي شِتَاءٌ - الأَسَى، و يَأْتِي رَيْبُكَ^۲

(دیوان شابی، قصیده «فی فجاج الالام»، ص ۲۱۶)

شاعر در سروده «یا رفیقی» شکایت از زمان را بیان می‌کند و از تنهایی خود و سرگردانی در بیابان زندگی شکوه می‌نماید. او در کنارش کسی را می‌خواهد که به کمک او ترس از مسیر زندگی را فراموش کند:

حُدِّ بِكْفِيٍّ، وَ غَنْنِي، يَا رَفِيقِي، فَسَبِيلُ الْحَيَاةِ وَغَرُّ أَمَامِي^۳

(دیوان شابی، قصیده «یا رفیقی»، ص ۱۴۴)

در جایی دیگر از این قصیده شاعر از ناراحتی مردم اندوهگین می‌گردد و مردم را به ایستادگی در مقابل روزگار فرا می‌خواند، روزگاری که با سرنوشت مردم بازی می‌کند:

و إِذَا بِالْحَيَاةِ فِى مَلْعَبٍ - الدَّهْرُ تَدُوسُ الرُّؤُوسَ بِالْأَقْدَامِ^۴

(دیوان شابی، قصیده «یا رفیقی»، ص ۱۴۶)

سروده «صوت تائه» دربردارنده شکایت از زمان و جامعه است، از دیدگاه شاعر جامعه مملو از فجایع و مصیبت‌ها و زندگی سراسر حزن است و سکوت فضای زندگی را پر کرده است و نغمه‌های زندگی نغمه‌های اندوه است:

يَتَلَوْنَ أَقَاصِيصَ النَّعَاسِ وَ الأَسَى، وَ يُصْبِرُ أَفْرَاحَ الْحَيَاةِ هُمُومًا^۵
شُرِدْتُ عَنْ وَطَنِي السَّمَاوِيِّ الَّذِي
مَا كَانَ يَوْمًا وَاجِمًا، مَعْمُومًا^۶

(دیوان شابی، قصیده «صوت تائه»، ص ۱۲۴)

۱- قطعاً زندگی گریان از اشک‌های تو آواز خوان است.

۲- زمستان غم و اندوه خواهد گذشت و بهار تو فرا خواهد رسید.

۳- ای دوست من دست مرا بگیر و با من آواز بخوان پس راه زندگی در مقابل من ترسناک و هولناک است.

۴- در بازیچه روزگار قدمهای روزگار فرازهای زندگی را لگدمال می‌کند.

۵- داستانهای بیچارگی و غم و اندوه را تلاوت می‌کند در حالیکه شادیهای زندگی به غم و اندوه تبدیل می‌کند.

۶- از وطن آسمانی ام آواره شدم وطنی که ساکت و خاموش و غم‌انگیز نبود.

شاعر در بیت بالا به تنهایی خود در سرزمینش اشاره دارد، زیرا او از نظر احساس و اندیشه با دیگران فرق دارد و از سوی دیگر استعمار بر سرزمین او تسلط دارد و او مرگ را پایان این تنهایی می‌داند.

شابی در قصیده «آغانی التائه» روزهای خوش گذشته خود و مردم را به یاد می‌آورد و آن روشنایی‌ها را با تاریکی مقایسه می‌کند:

كَانَ فِي قَلْبِي فَجْرٌ وَ نُجُومٌ، وَ بَحَارٌ، لَا تُشِيهُهَا الْعُيُومُ^۱

(دیوان شابی، قصیده «آغانی التائه»، ص ۲۴۰)

سپس از سپری شدن عمر و نبودن روشنایی شکایت می‌کند و از این که فجر و روشنایی در افق دور پنهان شده است، افسوس می‌خورد و به دنبال آن می‌پرسد که آیا روشنایی و شادی دوباره به زندگی باز می‌گردد؟

يَا بَنِي أُمِّي! تَرَى أَيْنَ الصَّبَاحِ؟ قَدْ تَفَضَّى الْعُمُرُ، وَ الْفَجْرُ بَعِيدٌ^۲

(دیوان شابی، قصیده «آغانی التائه»، ص ۲۴۰)

مدح زندگی

یکی از موارد نادر در دیوان شاعر، مدح زندگی است و این مدح را تنها می‌توان در قصیده «جمال الحياه» یافت. شاعر می‌گوید: «زیبایی زندگی در زیبایی روزگار بین بیداری و سرمستی تیرگی و آواز، بوی خوش و پریشانی قرار گرفته است همان‌طور که قبلاً اشاره شد بیماری و فقر از عوامل تشکیل‌دهنده شخصیت شاعر هستند و بر اثر وجود همین دو عامل است که شاعر می‌گوید: زندگی زیباست ولی فضای اطراف آن تیره و تاریک است».^۳ (دیوان شابی، ص ۴۷)

سِرْتُ فِي الرَّوْضِ وَ قَدْ- لَاحَتْ تَبَاشِيرُ الصَّبَاحِ^۳

(دیوان شابی، قصیده «جمال الحياه»، ص ۴۷)

این بیت نشان دهنده زیبایی فجر زندگی است و در بیت بعد به استقرار تاریکی شب اشاره دارد:

وَ اسْتَوَى اللَّيْلُ بِرُغْمٍ الشَّمْسُ فِي الْعَرْشِ الْفُسَّاحِ^۴

(دیوان شابی، قصیده «جمال الحياه»، ص ۴۸)

عشق در زندگی

شاعر عشق در زندگی را بیان می‌کند و آن را مایه تحول و دگرگونی در زندگی قرار می‌دهد در شعر «کهرباء الغرام» شابی می‌گوید: «برق عشق زندگی را می‌لرزاند و این برق، نور عشق را

۱- در قلب من در ستارگان و دریایی بود که ابرها آن را نمی‌پوشاند.

۲- ای فرزندان امت من، صبح روشنایی کجا دیده میشود، عمر سپری شده است و فجر دور است.

۳- در باغ گشتم در حالیکه سپیده صبح سرزده است.

۴- شب برخلاف خورشید در جایگاه گسترده مستقر شده و آرام گرفته است.

به سوی قلب می فرستد و در بین پرتو عشق برافروخته است اما زندگی سروری و شادمانی عشق را به اندوه تبدیل می کند.» (دیوان شابی، ص ۱۵۴)

كَهْرَبَاءُ الْغَرَامِ فِي الْأَعْيُنِ -
يُرْسِلُ اللَّحْظَ لِلْقُلُوبِ كَنُورٍ،
النُّجْلُ، وَ تَبَارُهَا بِسِلْكِ الْجَفُونِ^۱
فَإِذَا مَسَّهَا ... فَنَارُ الْمُنُونِ^۲

(دیوان شابی، قطعه «کهرباء الغرام»، ص ۱۵۴)

در واقع عشق شعله‌های برافروخته شده بر عاشق است و آن شعله‌ها، زندگی عاشق را به سوی عشق هدایت می کند و روزش را به شب تبدیل می کند در حقیقت عشق سر منشأ تحول است. عشق همیشه سبب ایجاد اندوه و حزن نمی شود بلکه عشق، راز زندگی و راز وجود هستی است. عشق نوری در تاریکی است روزگاری که سرشار از اسرار است، عشق پرتو نور الهی است که در این دنیا می چرخد پس عشق، پرتوهای زندگی را همچون ستاره‌هایی زیبا و خندان قرار می دهد و اگر عشق نبود هرگز نغمه‌های زندگی شنیده نمی شد. پس آیا عشق شعله‌های آتش در باغ وجود است؟ آیا عشق نور آسمانی است؟ شابی با وجود همه حزن به نقش عشق در زندگی اعتقاد دارد و آن را یکی از عوامل موثر در زندگی قرار می دهد. (دیوان شابی، ص ۱۲ و ۱۳؛ ۱۱۳ و ۱۱۴)

الْحُبُّ غَايَةُ آمَالِ الْحَيَاةِ، فَمَا
خَوْفِي، إِذَا ضَمَّنِي قَبْرِي؟ وَ مَا فَرَقِي؟^۳

(دیوان شابی، قطعه «الحب»، ص ۱۱۳)

عشق آتش سوزان و دریای بیکران است، هم جان است و هم جان را جان و قصه بی پایان، هم آتش و هم آب، عاشق را به درد می آورد، هرچند مایه راحت، لیکن پیرایه آفت است. عشق مقصود دل و مراد جان است، عشق سرمایه و عمر زندگانی است یعنی که حیات جاودانی، عشق است. (انصاری، ۱۳۷۴ هـ.ش، ص ۶۶۱)

الخلاصه

کان ابوالقاسم الشابی من شعرا التونس ولد فی ایام الظلم و استعمار فرنسا علی بلده. عاش الشابی مده قصیره و مات فی الخامسة و عشرين من عمره.
اثر فی شخصیه ابی القاسم الشابی العاملان: (الاول) مرحله قبل مرضه، (الثانی) مرحله المرض و أثر هذان العاملان فی وجهه نظره حول الحیاه و الموت سبب ذلك لیست شخصیه الشاعر صامداً.

۱- برق شیدایی در چشمان درشت است و نیروی عشق داخل پلک‌ها شد.

۲- نگاهی همچون نور را برای قلب‌ها می فرستد زمانی که آن را لمس کند پس آتش مرگ است.

۳- عشق نهایت آرزوهای زندگی است، بنابراین آن زمان که قبر مرا فرا گیرد از چه ترسم و از چه ترسم؟

ترجع آراء الشبابى حول الحياه الى برهه قبل مرضه اى برهه انتقص المرض فيه و لكن ترجع الصور المختلفه فى اشعاره الى احساسه اللطيفه و عواطفه.

نظرة الحياه فى ديوان الشبابى ثلثه اقسام:

الاول) الحياه فى الطبيعه، لانّ الحياه فى الطبيعه له صورته من الحياه البشريه و تبشر التغيير و التحول فى الانسان لذا يريد الشاعر بوصف الطبيعه ان يصل الى السكينه. الثانى) الحياه فى ماوراء الطبيعه ؛ تحصل هذه الحياه بالموت فقط. ترجع نظرتة السديد حول الحياه فى ماوراء الطبيعه الى صعوباته الكثيره فى الحياه فيريد الشاعر ان يصل الى الحريه و الحياه المريحه بالموت. الثالث) الحياه فى الاجتماع و غرضه من الحياه فى الاجتماع هو يقظه شعب تونس و يصلهم الى ينبوع النور.

غرض الشبابى من مدح الحياه الالتحاق بذات اله البرىء و هذا الغرض مأخوذ من نظرتة الفلسفيه حول الحياه و الموت.

غرضه من وصف الحياه هو ارتياح البال، الحب الى الله، الخلود، الرجاء بالحياه و يقظه الشعب امام الظلم.

منابع

- ١- انصارى، خواجه عبدا...، ١٣٧٤ هـش، خلاصه تفسير ادبى و عرفانى قرآن مجيد، انتشارات سمت، چاپ اول.
- ٢- بخش تحقيقات موسسه جغرافيايى سحاب، ١٣٧٧ هـش، فرهنگ جغرافيايى جهان، موسسه جغرافيايى و كارتوگرافى سحاب، چاپ چهارم
- ٣- جبران خليل جبران، ١٣٧٧ هـش، پيامبر، انتشارات روزنه، چاپ سوم.
- ٤- جوده السحار، سعيد، بى تا، موسوعه اعلام الفكر العربى، مكتبه مصر، الطبعه الاولى.
- ٥- حمد و الدقس، فؤاد، بى تا، تاريخ ادبا العربيه، حلب- سوريه، دارالقلم العربى، الطبعه الثانيه.
- ٦- خورشاه، صادق، ١٣٨١ هـش، مجانى الشعر الحديث و مدارسه، انتشارات سمت، چاپ اول.
- ٧- شامى، يحيى، ١٩٩٧، شرح ديوان ابى القاسم شبابى، دارالفكر العربى، بيروت- لبنان، الطبعه الاولى.
- ٨- شفيعى كدكنى، محمدرضا، ١٣٥٩ هـش، شعر معاصر عرب، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم.
- ٩- الشيخ، غريد، ١٩٩٩ م، ديوان شبابى، بيروت- لبنان، موسسه الاعلمى للمطبوعات، الطبعه الاولى.
- ١٠- ضيف، شوقى، بى تا، در اسات فى الشعر العربى المعاصر، دارالمعارف، مصر، الطبعه الخامسه.
- ١١- طنوس، جان، ٢٠٠١ م، ملاح الموت و الحياه فى شخصيه الشبابى و شعره، دارعلاء الدين، دمشق، الطبعه الاولى.
- ١٢- الفاخورى، حنا، ١٩٩٦م، تاريخ الادب فى المغرب العربى، دارالجيل، الطبعه الاولى.
- ١٣- فروخ، عمر، ١٩٨٧م، الشبابى شاعر الحب و الحياه، بيروت- لبنان، دارالعلم للملايين، الطبعه الثانيه.
- ١٤- فرهود، احمد عبدا...، بى تا، تاريخ شعرا العربيه، حلب- سوريه، دارالقلم العربى، الطبعه الاولى.
- ١٥- ريتا، عوض، ١٩٨٣م، اعلام الشاعر العربى الحديث، الموسسه العربيه للدراسه، الطبعه الاولى.
- ١٦- مجموعه من الباحثين، ١٩٩٣م، تاريخ الادب التونسى الحديث و المعاصر، المجمع التونسى العلوم و الآداب والفنون بيت الحكمه.